

شرق

روزنامه

دیوار چهارم

تأملی در تئاتر «پچیچه‌های پشت خط نبرد» نوشته علی‌رضا نادری

در ستایش زندگی ره‌اشده پشت خط نبرد



▲ **ابراهیم اصغر زاده**
نماینده مجلس سوم

کشتن یا نکشتن؟ مسئله این است. آیا جنگ، ایدئولوژی و پررنگ‌کردن گسل‌های خط نبرد است که آدم‌های یک جامعه را تهپیر می‌کند؟ یا انسان‌ها برای آدم‌ترشدن نیازمند ستایش زندگی و آزاد زیستن‌اند؟ ولی این جنگ است که در فرهنگ، هنر و ادبیات بشری تأثیر بسزایی گذاشته است؛ جنگ اوج کین‌خواهی و نفرت‌پرانی بالاترین بحران بشری است و حالا تأثیر این بحران بیش از هر چیز در هنر نمایش (تئاتر) که سیاسی‌ترین مدیوم است، نمایان می‌شود. بدون آن واقعا قابل تصور نیست که بتواند درامی آن‌هم در نوع نمایشی را شکل داد. مانند ادبیات نمایشی منطقه خاورمیانه، تئاتر ما هم بر خلاف سینما و ادیباتمان، در زمینه به‌رسمیت‌شناختن حق زندگی برای دیگری، صلح‌خواهی و صلح‌پرستی به‌شدت فقیر و کم‌زور است. اما خاورمیانه، خاور خون و جنون است؛ نفرتین جنگ و نفرت از دیگری دامن هر گوشه از خاک و تاریخش را گرفته است. این خاک از فقدان هنر و ادیباتی که عشق، آزادی و زندگی، را به تصویر کشد کم‌بهره است. گویا در این سرزمین لم‌بزغ تخم تکفیر و کین‌پروری نسبت به غیر تنها حاصل می‌دهد. مردم این منطقه از جهان صلح را تنها در «نه جنگ» دیده‌اند. گویا در فرهنگ و آدابشان صلح به ما هو، صلح‌دوستی و صلح‌طلبی بار معنایی مستقل و اکتیوی ندارد. اوایل دهه ۷۰ بود، یعنی زمانی که چندان از یک جنگ فرسایشی خانمان‌سوز نگذشته بود که نمایش‌نامه «پچیچه‌های پشت خط نبرد» به قلم علیرضا نادری، دریچه جدیدی را به روی ادبیات نمایشی ما گشود. با آنکه او به‌عنوان یکی از نویسندگان دفاع مقدس شناخته می‌شد یا قلم‌موشکافانه‌اش معادلات ادبیات و تئاتر جنگ را به هم ریخت و از میل به‌زنده‌ماندن گفت. تعلیق میان ترس و شجاعت را در نوشته‌اش برجسته کرد و با دادن ضرب‌آهنگ تند در دیالوگ آدم‌های نمایش‌نامه به آرمان پرستیش زندگی ریتم تندتری بخشید. و نشان داد که به‌جای شخصیت‌های مرگ‌آگاه شهادت‌طلب سراغ آدم‌هایی می‌رود که در پشت خط نبرد، ترس و شجاعت را توأم با خود دارند و اکنون اشکان خیل‌نژاد چیره‌دستانه و در قالب یک اجرای درخشان، آن نمایش را روی صحنه آورده و با به‌کارگیری مهارت بازیگرانی همچون نوید محمدزاده به نیروهای اجتماعی نهفته در پس آن موقعیت نمایشی جان بخشیده است؛ اجرائی بی‌نقص و بی‌نیاز از فاصله‌گذاری‌های برشتی که مخاطب را در بستر اندیشه و پرسشگری میخ‌کوب می‌کند. شخصیت‌های نمایش به هیچ‌عنوان یک‌سست فرشته و معصوم نیستند. جنگ در نمایش مقدس نیست. سربازان نمایش در تقلا بقا هستند. حتی آنان در میدان جنگ، به جای سنگر در فضای باز زیر مهتاب شب را روز می‌کنند و معتقدند بدترین صلح‌ها از جنگ‌ها بهتر است. «پچیچه‌های پشت خط نبرد» در حقیقت متعلق به زمانی است که رزمندگان در فاصله دو حمله در جبهه به سر می‌برند و تعدادی از آنها قصد دارند مرخمی‌شان را طوری تنظیم کنند که هنگام حمله اصلی در خانه باشند. کورسویی از خاتمه جنگ به چشم خورده و یک آتش‌بش شکننده و موقتی فرصت فکرکردن به زندگی را برایشان فراهم آورده است. رزمندگان صحنه نمایش هر یک نماینده گروه فکری و بخشی از موزاییک جامعه ایران در جبهه هستند بی‌کم‌وکاست. این مسئله موجب تقابل کلامی یا پچیچه‌های بسیار می‌شود. حلقه وصل این پچیچه‌ها نیز یک بچه رند و تخص جنوب‌شهری به نام علیرضاست؛ کسی که در انتهای نمایش پیش‌بینی می‌کند چه بر سرشان خواهد آمد. با همه این ضدونقیض‌ها و بیم و امیدها البته هدف مشترکی که آنها را گرد هم آورده فراموش نمی‌کنند؛ دفاع از سرزمین‌شان. برای همین هم دیالوگ میان آنها تا این پایه واقعی به تصویر کشیده می‌شود. مهم‌تر اینکه جنگ آنها را تطهیر نکرده تا فقط فرشته باشند؛ آنها رنگین‌کمانی از خوبی‌ها و بدی‌هایند. این همان عینک واقع‌نگری است که در سیاست و فرهنگ تطبیح‌شده فعلی بدان محتاجیم. تئاتر اشکان خیل‌نژاد نقطه تلاقی زندگی و جنگ است؛ درست جایی که قرار است نگاه مخاطب به جهان هستی و آینده بشریت را تغییر دهد و از مفروضات بدیهی تصورشده ساختار شکنی کند. حالا که تئاتر برای پرسش‌های قدیمی‌مان در تدارک پاسخ‌های نو و جدید است، جا دارد به احترامش بایستیم و ادای احترام کنیم.

کشتن یا نکشتن؟ مسئله این است. آیا جنگ، ایدئولوژی و پررنگ‌کردن گسل‌های خط نبرد است که آدم‌های یک جامعه را تهپیر می‌کند؟ یا انسان‌ها برای آدم‌ترشدن نیازمند ستایش زندگی و آزاد زیستن‌اند؟ ولی این جنگ است که در فرهنگ، هنر و ادبیات بشری تأثیر بسزایی گذاشته است؛ جنگ اوج کین‌خواهی و نفرت‌پرانی بالاترین بحران بشری است و حالا تأثیر این بحران بیش از هر چیز در هنر نمایش (تئاتر) که سیاسی‌ترین مدیوم است، نمایان می‌شود. بدون آن واقعا قابل تصور نیست که بتواند درامی آن‌هم در نوع نمایشی را شکل داد. مانند ادبیات نمایشی منطقه خاورمیانه، تئاتر ما هم بر خلاف سینما و ادیباتمان، در زمینه به‌رسمیت‌شناختن حق زندگی برای دیگری، صلح‌خواهی و صلح‌پرستی به‌شدت فقیر و کم‌زور است. اما خاورمیانه، خاور خون و جنون است؛ نفرتین جنگ و نفرت از دیگری دامن هر گوشه از خاک و تاریخش را گرفته است. این خاک از فقدان هنر و ادیباتی که عشق، آزادی و زندگی، را به تصویر کشد کم‌بهره است. گویا در این سرزمین لم‌بزغ تخم تکفیر و کین‌پروری نسبت به غیر تنها حاصل می‌دهد. مردم این منطقه از جهان صلح را تنها در «نه جنگ» دیده‌اند. گویا در فرهنگ و آدابشان صلح به ما هو، صلح‌دوستی و صلح‌طلبی بار معنایی مستقل و اکتیوی نیست. اوایل دهه ۷۰ بود، یعنی زمانی که چندان از یک جنگ فرسایشی خانمان‌سوز نگذشته بود که نمایش‌نامه «پچیچه‌های پشت خط نبرد» به قلم علیرضا نادری، دریچه جدیدی را به روی ادبیات نمایشی ما گشود. با آنکه او به‌عنوان یکی از نویسندگان دفاع مقدس شناخته می‌شد یا قلم‌موشکافانه‌اش معادلات ادبیات و تئاتر جنگ را به هم ریخت و از میل به‌زنده‌ماندن گفت. تعلیق میان ترس و شجاعت را در نوشته‌اش برجسته کرد و با دادن ضرب‌آهنگ تند در دیالوگ آدم‌های نمایش‌نامه به آرمان پرستیش زندگی ریتم تندتری بخشید. و نشان داد که به‌جای شخصیت‌های مرگ‌آگاه شهادت‌طلب سراغ آدم‌هایی می‌رود که در پشت خط نبرد، ترس و شجاعت را توأم با خود دارند و اکنون اشکان خیل‌نژاد چیره‌دستانه و در قالب یک اجرای درخشان، آن نمایش را روی صحنه آورده و با به‌کارگیری مهارت بازیگرانی همچون نوید محمدزاده به نیروهای اجتماعی نهفته در پس آن موقعیت نمایشی جان بخشیده است؛ اجرائی بی‌نقص و بی‌نیاز از فاصله‌گذاری‌های برشتی که مخاطب را در بستر اندیشه و پرسشگری میخ‌کوب می‌کند. شخصیت‌های نمایش به هیچ‌عنوان یک‌سست فرشته و معصوم نیستند. جنگ در نمایش مقدس نیست. سربازان نمایش در تقلا بقا هستند. حتی آنان در میدان جنگ، به جای سنگر در فضای باز زیر مهتاب شب را روز می‌کنند و معتقدند بدترین صلح‌ها از جنگ‌ها بهتر است. «پچیچه‌های پشت خط نبرد» در حقیقت متعلق به زمانی است که رزمندگان در فاصله دو حمله در جبهه به سر می‌برند و تعدادی از آنها قصد دارند مرخمی‌شان را طوری تنظیم کنند که هنگام حمله اصلی در خانه باشند. کورسویی از خاتمه جنگ به چشم خورده و یک آتش‌بش شکننده و موقتی فرصت فکرکردن به زندگی را برایشان فراهم آورده است. رزمندگان صحنه نمایش هر یک نماینده گروه فکری و بخشی از موزاییک جامعه ایران در جبهه هستند بی‌کم‌وکاست. این مسئله موجب تقابل کلامی یا پچیچه‌های بسیار می‌شود. حلقه وصل این پچیچه‌ها نیز یک بچه رند و تخص جنوب‌شهری به نام علیرضاست؛ کسی که در انتهای نمایش پیش‌بینی می‌کند چه بر سرشان خواهد آمد. با همه این ضدونقیض‌ها و بیم و امیدها البته هدف مشترکی که آنها را گرد هم آورده فراموش نمی‌کنند؛ دفاع از سرزمین‌شان. برای همین هم دیالوگ میان آنها تا این پایه واقعی به تصویر کشیده می‌شود. مهم‌تر اینکه جنگ آنها را تطهیر نکرده تا فقط فرشته باشند؛ آنها رنگین‌کمانی از خوبی‌ها و بدی‌هایند. این همان عینک واقع‌نگری است که در سیاست و فرهنگ تطبیح‌شده فعلی بدان محتاجیم. تئاتر اشکان خیل‌نژاد نقطه تلاقی زندگی و جنگ است؛ درست جایی که قرار است نگاه مخاطب به جهان هستی و آینده بشریت را تغییر دهد و از مفروضات بدیهی تصورشده ساختار شکنی کند. حالا که تئاتر برای پرسش‌های قدیمی‌مان در تدارک پاسخ‌های نو و جدید است، جا دارد به احترامش بایستیم و ادای احترام کنیم.



صحنه‌ای از نمایش «پچیچه‌های پشت خط نبرد» عکس: احسان نقیبت

ستون پنجم

نگاهی به «پچیچه‌های پشت خط نبرد»، اشکان خیل‌نژاد

گفت‌وگوبه جای جنگ



▲ **محمد**
کینوش‌راد*

«هرگز جنگی خوب، و صلحی بد وجود نداشته است».
نمایش بچ‌پچه‌ها، نمایشی ضدجنگ است.
صلح و زندگی، و نگاه اومانستی به پدیده‌ها مضمون و درون‌مایه اصلی نمایش است.
در نمایش پچیچه‌ها، ایدئولوژی‌ها و عقاید روبنایی و تفاوت‌ها نیز فرعی انگاشته می‌شود، اصل و زیربنای روابط آدم‌های نمایش، میل به زندگی و باهم‌بودن است.

به‌درستی معلوم نیست توده‌ای، حزب‌اللهی، دانشجوی اذرس‌مانده، یهودی و بقیه چرا در جبهه هستند؟ چرا جنگ به‌وجود آمده و چرا ادامه می‌یابد؟

گفته‌اند: جنگ ادامه سیاست یا بخشی از سیاست است. اما این مردمان هستند که در جنگ روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. علیرضا (نوید محمدزاده)، با بازی نفس‌گیر و درخشان، فضایی برای رهایی از خشم جنوب و نفقت جنگ فراهم می‌کند، اما از جنگ گریزان است، از مرگ می‌هراسد و بازیگوشی‌هایش برای زندگی‌کردن و ماندن است.

نمایش هیچ توصیه و شعاری نمی‌دهد، فقط روایتی صادق از بخشی از واقعیات جنگ را به تصویر می‌کشد؛ واقعیتی که البته کمتر در تریون‌های رسمی از آن سخنی می‌شنویم و از شخصیت‌های نمایش و پچیچه‌هایشان در راویان جنگ سخنی نیست.

اینشتین می‌نویسد، «هرگز جنگی خوب و صلحی بد وجود نداشته است». علیرضا سایه مرگ را بیش از هر چیزی احساس می‌کند و از مردن می‌هراسد. می‌ترسد که پس از مرگ هم، تصویر او در آینده ملعبه دست کودکان شده و فراموش شود.

«اگر شکست می‌خوردم، داغ و دردش را پدران و مادران ما و روستاهای متروک ما و مزارع خراب ما تحمّل می‌کرد، و اگر پیروز می‌شدم، افتخار و قدرت نصیب کسانی می‌شد که ما هرگز و هیچ‌گاه در فخر و غنیمت‌ش سهیم نبودیم…» (علی شریعتی. آری این چنین بود برادر).

علیرضا در پایان، با تمثیل خاموش‌کردن شمع، می‌باید به جنگیدن می‌فهماند راه‌های بهتر و ساده‌تری برای خاموش‌کردن آتش جنگ وجود دارد. «آورده‌اند که عارفی تفتنی نهاده بود و م‌س‌اه را در آن

می‌نگریست، عاقلی به او گفت؛ اگر دُمل در گردن نادری چرا در آسمانش نمی‌بینی؟».

نمایش برای نسل جوان جنگ‌نا دیده، پر از سؤال و مسئله است؛ سؤالاتی که البته سیاست‌مداران باید پاسخ‌گوی آن باشند.

همه جذابیت متن و بازی‌ها، به همین چرایی‌های جنگ بازمی‌گردد. راسل گفته است: «من حاضر نیستم به‌خاطر عقایدم کشته شوم، زیرا ممکن است بعدا معلوم شود اشتباه بوده است». آدم‌های نمایش، میلی به جنگیدن ندارند، اما واقعیت جهان ما، هنوز پر از جنگ‌اندیشی‌هاست. هنوز مشتاقان و کاسبان جنگ در جهان، جنگ را بهترین بازار و سوداگری می‌یابند.

ادامه در صفحه ۱۱



از راست اشکان خیل‌نژاد و حمیدرضا جلائی‌پور. عکس: شرق

میزگرد جامعه‌شناسی جنگ به مناسبت اجرای یک تئاتر، با حضور حمیدرضا جلائی‌پور (جامعه‌شناس) و اشکان خیل‌نژاد (کارگردان)

به امید پیروزی واقعی، نه در جنگ که بر جنگ*

«پچیچه‌های پشت خط نبرد» نوشته علیرضا نادری، به کارگردانی اشکان خیل‌نژاد، تابستان و پاییز ۹۶، پردیس تئاتر شهرزاد

یعنی نمی‌گفتند ما در چه وضعیتی هستیم، چه امکاناتی داریم و کجا می‌خواهیم برویم و صلاح کشور چیست؟ الان بعد از ۳۰ سال که جنگ تمام شده، این جریان ایدئولوژیک هنوز هست. این رگه در «پچیچه‌ها» زیاد برجسته نشده بود؛ یادم است که یکی از بچه‌های جبهه می‌گفت بین ما و آمریکا یک دره‌ای است. این با خون ما باید پر شود؛ یعنی به همین راحتی. از این حرف‌ها هم بود ولی متقابلا نقد و «بچ‌پچ» هم بود. باز بگویم که آخر نمایش، در نقد روشن نگه‌داشتن آتش جنگ خیلی جالب بود.

▲ **من همچنان جواب بخشی از سؤالم را نگرفتم؛ به‌عنوان یک جامعه‌شناس چه مواجهه‌ای با این اثر دارید؟**

حمیدرضا جلائی‌پور: گفتم از این نظر که واقع‌نگرانه بود و ایده‌آلیزه نبود، خیلی برای نسل جدید خوب است که بدانند جنگ چه بود؛ در برابر این وضعیتی تبلیغاتی و رسمی جنگ که ایده‌آلیزه می‌شود. از این نظر، خیلی به نظر من جامعه ما جالب است. می‌دانید چرا؟ یکی از مشکلات نسل جدید این است که واقعیت خیلی چیزها را نمی‌داند. مثلا فکر می‌کنند انقلاب توسط یک عده آدم‌های تندرو انجام شده! یعنی نفهمیدن چه‌کار کردند و یک‌دفعه این کار شد! در صورتی که می‌دانید که اصلا این‌چوری

حمیدرضا جلائی‌پور: در دوران جنگ یک جریان سیاسی روحانیون - روحانیت داشتیم، ولی قابل مقایسه نیست با جبهه‌بندی سیاسی فعلی یعنی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان. الان جبهه‌بندی خیلی متمایزتر است. آن‌موقع همه ذیل سایه نظام و امت همیشه‌درصحنه بودند.

نیست. باید بروید و ببینید این زمان، در آن شرایطی که بود، اینها چه‌کار کردند؛ بنابراین خیلی مشکل است برای جوانان که خودشان را ببردن آن زمان. جنگ هم تقریبا همین‌طور است. بنابراین ایسن نمایش از این نظر خوب است، یعنی طرف را می‌برد یک‌مقدار در آن زمان. در آن شرایطی که بود، با این نمایش یک‌مقدار نزدیک می‌شوند، از چشم نسل‌های پیشین هم اوضاع را می‌بینند. نه از چشم نسل خودشان.

▲ **آقای خیل‌نژاد آیا هدف‌گذاری شما این بود که این تئاتر را برای نسل جدید روی صحنه برید؟ مخاطب‌شناسی‌ای که داشتید، چه بود؟**

اشکان خیل‌نژاد: بی‌شک ما می‌دانستیم مخاطبی که با این تئاتر برخورد می‌کند به‌واسطه شناختی که از مخاطب‌های قبلی تئاتر‌هایمان داشتیم، آن نسلی است که جنگ را تجربه نکرده، مثل خود ما. باز من برای پاسخ به این سؤال برمی‌گرم به ذات تئاتر؛ ذات تئاتر می‌تواند هر چیزی را جای چیز دیگری بگذارد. مثلا یکی از کارویژه‌هایش این است که می‌تواند جایگزینی از سویی مخاطب انجام دهد. یعنی مثلا شما راجعه لهستان و فضای خاص لهستان صحبت می‌کنی، مخاطب خودش را در یک پوزیشن دیگری مثلا در تهران تصور می‌کند و به درک مشترک با کاراکترها



نمایش شما درباره سال ۶۱ است. حالا چیزهایی که می‌توانم بگویم



▲ **عسل عباسیان**

اجرای رپر توار «پچیچه‌های پشت خط نبرد» نوشته علیرضا نادری و به کارگردانی اشکان خیل‌نژاد با بازی محمد اشکان‌فر، سینا بالا‌هنگ، حمید رحیمی، کیوان ساکت‌اف، محمد‌هادی عطایی، مهدی فریضه، امیراحمد قزوینی و نوید محمدزاده در تابستان و پاییز امسال در پردیس تئاتر شهرزاد، پنج سال پس از اجرای نخست آن در تالار مولوی از سوی همین گروه و استقبال ویژه مردم از اجرای مجدد آن، دستمایه شکل‌گیری میزگردی با

رویکرد جامعه‌شناختی درباره پدیده جنگ و اتفاقات معاصر تاریخ ایران شد؛ میزگردی که در آن حمیدرضا جلائی‌پور، جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، با شاگرد سابقش در دانشکده هنرهای زیبا، اشکان خیل‌نژاد (کارگردان تئاتر «پچیچه‌های پشت خط نبرد») در روزی پاییزی در دانشکده علوم اجتماعی، جنگ را از زوایای مختلف، مورد واکاوی قرار دادند. همچنین پرونده‌ای ضمیمه این گفت‌وگو شد، با این هدف که بتوان از منظری تازه به این تئاتر با محوریت جنگ هشت‌ساله نگریست و ضرورت اجرای آن را مورد تأمل قرار داد.

▲ **حمیدرضا جلائی‌پور که در جنگ هشت‌ساله حضور داشته، دو برادرش را در آن جنگ از دست داده و به بیان بهتر جنگ، تجربه زیست اوست و حمیدرضا جلائی‌پور که جامعه‌شناس سیاسی است و در خصوص پدیده جنگ ارزیابی‌هایی دارد، با نمایش «پچیچه‌های پشت خط نبرد» چه مواجهه‌ای داشت؟**

حمیدرضا جلائی‌پور: اول به دو نکته اشاره کنم؛ یکی اینکه من وقتی که می‌آیم یک نمایش را می‌بینم، فقط می‌خواهم بروم ببینم- نه ارزیابی کنم (خنده). ولی یک وقت است که می‌گویند راجعه‌به این نمایش نظر بده، یک مشکلی دارم و باید دوباره ببینم. یکی هم اگر بخواهم تحلیل جامعه‌شناسی کنم، باید ببینم خود هنرمندان و حرفه‌ای‌ها راجع به این اثر چه می‌گویند. آن‌وقت بهتر می‌شود حرف‌های جامعه‌شناسانه زد. الان حرف‌هایی که من می‌زنم، از این دو پیش‌شرط محروم است.

ولی حالا اجمالا و سردستی نظرم را خدمت‌تان می‌گویم. من در کردستان بودم و بعد که جنگ شروع شد، از یک جایی جنگ در جنوب «گیر» کرد و عملیات از مرزها و جبهه‌های جنوب به مرزهای کردستان آمد. آن‌موقع فرماندار و معاون استاندار بودم، آنجا هم همه جبهه بود. بنابراین با وضع و محیط سننگرها آشنا بودم. آن‌موقع‌ها می‌رفتم مرتب به سننگرها سرکشی می‌کردیم. یادم است که اکیپ‌های کمک مردمی که می‌آمد از استان‌ها، هماهنگ می‌کردیم با فرماندهان ارتش و سپاه که مثلا این کاروان‌ها را چه‌کارش کنیم. حالا آخرهای جنگ کمک‌های مردمی کمی سازمان‌یافته‌تر شده بود، ولی اوایل، جنگ خیلی مردمی و بی‌نظم بود.

در همین دیدن اول؛ از نظر من تئاتر «پچیچه‌ها» خیلی واقع‌گرایانه بود، یعنی ما واقعا چنین عقبه‌هایی داشتیم. همان سرگروه‌بان خسته بود و آن رابطه دوستانه - دستوری که با سربازها داشت هم بود. سربازها در سننگرها واقعا تنوع داشتند چپ، راست، بی‌خط، مذهبی و غیرمذهبی بودند. معمولا کارهای هنری یک سطحی از انتزاع را دارد. ولی این تئاتر، واقع‌نگرانه بود، یعنی وقتی که توجه می‌کنم و مقایسه می‌کنم، ما همین‌ها را از پشت جبهه‌ها می‌دیدیم.

معمولا صدواسیما و مرکز اسناد جنگ رخدادها را ایده‌آلیزه می‌نویسد، یعنی برمی‌دارند ابعاد خیلی ایده‌آل و مثبت را برجسته می‌کنند و ابعاد واقع‌گرایانه در برنامه‌هایشان نمی‌آید. از این نظر این تئاتر، بسیار جالب بود. نکته دیگر آن تم آخرش، نقد خشونت بود و خیلی به نظر من جالب بود. من یادم است همان سال‌ها هم چنین بحث‌هایی مطرح بود؛ نه به صراحت، اما بعد از آزادی خرمشهر، در این جبهه‌ها و بین کسانی که درگیر جنگ بودند، حالا بدون اینکه تصریح کنند، این بود که چرا یک تکاپویی نمی‌شود که جنگ پایان کند.

البته فضای ایدئولوژیک خیلی قوی در جریان بود که در این تئاتر زیاد به آن اشاره نشده بود. در آن فضا گفته می‌شد «جنگ جنگ تا رفع فتنه از جهان» و امثال جناب محسن رضایی هم به عنوان فرمانده سپاه که باید با نگرش عقلانیت استراتژیک ارزیابی می‌کردند همین شعارها را می‌دادند.